



پیامبر گواه و نوبید و هشدار و دعوت دهنده/ سیره رسول نوراز منظر جوادی آملی

خداوند در قرآن می فرماید: ای پیامبر، تو را فرستاده ایم که گواه و نوبید دهنده و هشدار دهنده و باذن پروردگار دعوت کننده مردم به سوی خدا و چراغ نوربخش برای امت باشی.

خداوند در قرآن می فرماید: ای پیامبر، تو را فرستاده ایم که گواه و نوبید دهنده و هشدار دهنده و باذن پروردگار دعوت کننده مردم به سوی خدا و چراغ نوربخش برای امت باشی.

به گزارش خبرگزاری مهر، مقاله ای که در پیش رو دارید در موضوع سیره پیامبر اعظم(ص) در دعوت به سوی حق است که با مطالعه آن دریافت می شود، بر خلاف پندار مغرضان، پیشرفت اسلام و موفقیت آن حضرت در گرو منطق قوی است نه چیز دیگر: بنابراین، آنان که می گویند رمز پیشرفت اسلام شمشیر و خشونت بوده، سخنی بی اساس و پنداری غرض ورزانه است. حال خواننده محترم را به مطالعه و دقت در محتوای آن فرا میخوانیم.

خدای سبحان در قرآن کریم پیامبر اکرم(ص) را با ویژگی هایی معرفی کرده و فرموده است «انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً» (۱) ای پیامبر، تو را فرستاده ایم که گواه و نوبید دهنده و هشدار دهنده و باذن پروردگار دعوت کننده مردم به سوی خدا و چراغ نوربخش برای امت باشی.

با توجه به این آیه یکی از وظائف پیامبر بزرگوار اسلام دعوت مردم به سوی خداست، دعوت مردم به سوی خدا ابزار می طلبد، ابزاری که خدای سبحان برای دعوت معرفی کرده است سه تا است: حکمت، موعظه حسنه، جدال احسن «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن» (۲) با حکمت و اندرز نیکو مردم را به سوی پروردگارت دعوت نما و با آن ها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

با استفاده از این آیه نخستین گام برای دعوت مردم به سوی خدا استفاده از حکمت و منطق صحیح و استدلال های حساب شده است، و چون رسالت پیامبر اسلام(ص) بیداری افکار و اندیشه ها و شکوفایی گنجینه های عقلانی است بهترین روش برای تحقق این هدف استفاده از منطق و استدلال و برهان است.

دومین گام برای دعوت استفاده کردن از موعظه حسنه و اندرز نیکوست که به منظور تأثیر گذاری بر عواطف از آن بهره برداری می شود، موعظه زمانی اثر عمیق خود را می بخشد که «حسنة» بوده و به صورت زیبایی اجرا گردد. زیرا اگر دعوت با تحقیر طرف مقابل و حس برتری جویی و همراه با خشونت و مانند آن باشد نه تنها اثر مثبت ندارد بلکه به عکس آثار و پی آمدهای منفی خواهد داشت.

سومین گام برای دعوت به سوی خدا مناظره و جدال احسن است یعنی مناظره ای که با حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی باشد و باطل در آن راه پیدا نکند.

از آن جایی که خدای سبحان دارای حجت بالغه(۳) است، رسالت پیامبری که از طرف خدا فرستاده شده باید همراه با استدلال بالغ باشد که در نتیجه امت او نیز از محبت بالغه برخوردار باشد.

چون محور رسالت پیامبران ابلاغ حجت و تمامیت دلیل است، از این رو خداوند رسول اکرم(ص) را به احتجاج های متعدد مأنوس نمود که گاهی با حکمت و برهان عقلی و گاهی با موعظه و خطابه و گاهی با جدال احسن. محاوره و احتجاج می کرد فرق جدال احسن و برهان آن است که اگر مقدمات استدلال از جنبه حق و معقول بودن، مورد استفاده قرار بگیرد آن استدلال برهان نام دارد و اگر از جنبه حق و مقبول و مسلم بودن مورد استشهاد قرار گیرد جدال احسن است.

دعوت به خدا با استفاده از حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن، دعوت همراه با بصیرت است، از این رو خدای سبحان به آن حضرت فرمود: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی» (۴) بگو! ای پیامبر(ص) راه و رسم من چنین است که خود و پیروانم با بصیرت، همه را به سوی خدا می خوانیم.

در واقع پیامبر اسلام(ص) به امر خدا، آئین و روش خود را مشخص می کند که همه مردم را از روی آگاهی و بصیرت به سوی این طریق دعوت کند. پیروان آن حضرت نیز باید با آگاهی و بصیرت مردم را به سوی آئین الهی دعوت کنند.

بنابراین با توجه به این آیه: هر مسلمان که پیرو پیامبر(ص) است باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند.

برهان و دعوت به توحید

یکی از راه هایی که برای دعوت مردم به توحید از آن استفاده می شود، برهان است البته برهان در اصطلاح قرآن با آن چه اصطلاح منطقی است از جهت مصداق وسیع تر است، گرچه در اصل مفید علم بودن با مفهوم جامع آن تفاوتی ندارد.

در اصطلاح منطق برهان عبارت از دلیل عقلی است که از مقدمات یقینی تألیف یافته و نتیجه می دهد که به آن قیاس واجد شرائط می گویند ولی علم شهودی، معجزه و جدال احسن، هیچ یک در منطق مطرح نمی گردد، در قرآن به عنوان برهان مطرح است. زیرا هر یک از آن ها، هم در خود باصر و روشن است و هم سبب روشن شدن مطلبی است که بر آن دلیل اقامه شده است. اطلاق برهان بر علم شهودی مانند: «لولا ان را برهان ربه» (۵) اگر او برهان رب را با علم شهودی نمی دید و اطلاق بر معجزه مانند: «فذاک برهانان من ربک» (۶) آن دو معجزه یعنی مار شدن عصا و دست روشن دو برهانی هستند از طرف

پروردگار تو.

قرآن کریم آن جا که بر خداشناسی و توحید تام برهان اقامه می‌کند، گاهی طریق عقلی را ارائه می‌دهد، زمانی با جدال احسن به آن می‌پردازد و گاهی با سیر درونی یعنی شهود و فطرت آن را بیان می‌کند. در برهان عقلی بر معقولیت آن تکیه دارد و در جدال احسن بر مقبولیت آن اصرار می‌ورزد و در شهود، بر صفا و پاک بودن دل از هوا و هوس تأکید می‌کند.

از باب مثال خدا به پیامبر(ص) می‌فرماید که در برابر مشرکان بر صحت شرک برهان طلب کند: «ءاله مع الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین.» (۷) آیا شما معتقدید که معبودی با خداست به آن‌ها بگو اگرچنین اعتقادی دارید دلیل و برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گویید.

برهان در این آیه به معنای قرآنی است یعنی فقط برهان عقلی از آن‌ها طلب نمی‌کند که مشرکان باید ادعای خود را با دلیل عقلی مبرهن کنند بلکه این برهان اعم از برهان شهودی یا عقلی یا نقل قطعی است.

نمونه هایی از برهان عقلی

برهان اثبات مبدأ جهان و انسان

۱- یکی از براهین که پیامبر اکرم(ص) در قرآن در برابر بت پرستان اقامه می‌کند برهان اثبات مبدأ برای عالم است، قرآن می‌فرماید: «ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون، ام خلقوا السموات و الارض بل لایوقنون» (۸) آیا آنان بی هیچ مبدأ فاعلی و آفریننده‌ای آفریده شده‌اند یا خود خالق خویشند، آیا آن‌ها آسمان و زمین را آفریده‌اند، بلکه جویای یقین نیستند و اگر هم شواهد یقینی را بیابند ایقان ندارند.

این آیات دلایل عقلی بر اثبات حضور مبدأ جهان امکان یا مبدأ افاضه هستی و توحید آن است.

با توجه به این آیات به نظر می‌رسد، نخست این شبهه را طرح می‌کند که انسان و جهان خود به خود به وجود آمده‌اند و مبدئی در پیدایش آن‌ها نقش نداشته است. آن گاه برای حل این شبهه با قرار دادن انسان در برابر چند سؤال هشدار دهنده، منطق فطری او را بر می‌انگیزد تا وی با دقت در این سؤال‌ها، پاسخ لازم را بر اساس رهنمود وحی به دست آورد. بدین ترتیب که می‌پرسد: آیا می‌شود انسان بدون هیچ پدید آورنده‌ای به وجود آمده باشد؟ آیا ممکن است انسان پدید آورنده خویش باشد؟ اگر انسان خود را پدید آورده باشد، آسمان‌ها و زمین را که پیش از پیدایش انسان بوده، چه کسی آفریده است؟ آیا آن‌ها هم به وسیله انسان پدید آمده است؟ خلاصه آن که: ۱- آیا انسان علت فاعلی ندارد یا دارد. ۲- اگر علت فاعلی دارد، آیا آن علت، خود اوست یا دیگری؟ ۳- اگر انسان علت فاعلی خود باشد، آیا علت فاعلی اجرام سپهری و آسمان‌ها و زمین هم خود اوست؟ قرآن با طرح این سؤال می‌خواهد انسان تنبیه شده و بگوید: او علت فاعلی دارد و علت فاعلی او خود او نیست، زیرا اگر انسان پدیده و آفریده است بدون شک پدید آورنده‌ای دارد و هرگز نمی‌تواند پدید آورنده خویش باشد بلکه هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند پدید آورنده خود باشد و نیازمند به مبدئی است که هستی او عین ذات او و ازلی است و چنین موجودی همواره وجود داشته و دارد و پدیده نیست تا بگوئیم محتاج به مبدأ است یا پدید آورنده خویش است.

در جواب سؤال سوم نیز اعتراف می‌کند که انسان با آن که قدرت خلاقیت دارد و می‌تواند کارهای زیبا و شگفتی داشته باشد، لکن در خلقت زمین و آسمان کمترین نقشی ندارد، پس در آیات فوق برهان برای اثبات وجود مبدأ برای انسان و جهان، اقامه شده است.

۲- برهان تمانع

یکی از براهین متقن و خلل‌ناپذیر قرآن کریم و توحید، پروردگار عالم، برهان تمانع است که از آیه ۲۲ سوره انبیاء است که غرض اصلی آن اثبات توحید ربوبی و یگانه بودن مدبّر عالم است. آیه می‌فرماید: «لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا» (۹) اگر در آسمان و زمین، خدایان دیگر جز الله بود فاسد می‌شدند.

این آیه به ضمیمه آیه سوره ملک، استدلال تام عقلی و قیاس استثنایی است که مقدمه شرطی آن در سوره انبیاء و مقدمه حملی آن در سوره ملک قرار دارد، در سوره انبیاء فرمود: «اگر جز خداوند، خدایانی دیگر بود زمین و آسمان تباه می‌شد و در سوره ملک فرمود: در گستره خلقت ناهماهنگی و نقصان نخواهی یافت: «ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت، فارجع البصر هل ترى من فطور، ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر» (۱۰) در آفرینش خدای بخشایشگر هیچ فوت و زوال و ناهمانگ و تفاوتی نمی‌بینی، باز در نظام مستحکم آفرینش بنگر، هیچ خلل و کاستی در آن نتوان یافت، باز دوباره بنگر تا دیده زبون و خسته سوی تو بازگردد، وقتی کمترین ناهماهنگی و بی‌نظمی و کوچک‌ترین خلل و ناسازگاری در سراسر گیتی یافت نشود و مجموعه نظام آفرینش دارای همبستگی و وابستگی باشد، قطعاً هیچ نوع تباهی و فساد برای آسمان و زمین نخواهد بود.

با تلفیق این دو آیه صورت قیاس استثنایی چنین خواهد بود: اگر غیر از خدا در عالم، مدبّران دیگری بوده و باشند، حتماً عالم تباه خواهد شد، لیکن هیچ گونه فساد و کمبودی در عالم نیست. پس غیر از خدا مدبّر دیگری برای عالم نیست. ناگفته نماند: مراد از فساد و تباهی در عالم، در هم ریختن سازمان عالم هستی و فروپاشی نظام تکوینی است نه صرف ناهنجاری‌های اجتماعی و نابسامانی‌های اقتصادی و فرهنگی.

خلاصه آن که: ۱- وحدت عالم و انسجام جهان موجود محرز و مسلم است. ۲- تعدد مبدأ تصمیم در تکثر مصدر تدبیر، مستلزم جمع دو نقیض است، زیرا از دو مبدأ متفاوت و دو مصدر متباین یک اثر منسجم و هماهنگ صادر نخواهد شد و جهان کنونی هم واحد باشد و هم نباشد و هم منسجم و هماهنگ باشد و هم نباشد با جمع دو نقیض است و بطلان آن اولی که فوق بدیهی

است. ۳- تعدد خداوند با وحدت رویه مستلزم اوصاف متعدد و متباین است. زیرا وقتی خدایان در جوهر ذات و حقیقت وجود، از هم متمایز باشند باید صفات ذاتی آنان نیز متفاوت باشد. چون صفات ذاتی خدا عین ذات اوست، در نتیجه علم واراده هر یک از خدایان غیر از علم و اراده دیگری است و نظام علمی و مقام تدبیر غیر از نظام و تدبیر دیگری است و شک نیست که نظام عینی تابع نظام علمی و ارادی مبدأ فاعلی است و موجود خارجی معلول علم و اراده فاعل بالذات‌اند.

۴- بنابراین با تعدد خدایان متمایز و مستقل و متفاوت، با علم و اراده متمایز باید چند نظام عینی متمایز و ناهماهنگ و متباین وجود داشته باشد و حال آن که جز یک عالم هماهنگ و منسجم وجود ندارد. پس آفریدگار و مدبر عالم واحد است، تا اینجا دو نوع برهان به عنوان شاهد مطرح شد که پیامبر اکرم(ص) از آن به عنوان وسیله دعوت به خدا مورد استفاده قرار داده است. در قرآن کریم براهین فراوانی توسط پیامبر اعظم اسلام(ص) درباره توحید و معاد و رسالت اقامه شده است که به همین مقدار بسنده می‌شود.

موعظه حسنه و دعوت به خدا

یکی از ابزارهایی که پیامبر اکرم(ص) از آن برای دعوت به خدا استفاده کرده است موعظه حسنه است. موعظه آن است که کارهای نیک طوری یادآوری و بیان شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان رقت پیدا کند و در نتیجه تسلیم گردد. (۱۱) و به گفته مرحوم علامه طباطبائی موعظه عبارت است از بیانی که نفس شنونده را نرم و قلبش را به رقت درآورد و آن بیانی خواهد بود که آن چه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت‌آموز که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگران را در پی دارد، دارا باشد(۱۲) البته چون قرآن موعظه را به حسنه مقید کرده است نشان می‌دهد برخی مواعظ، حسنه نیستند و موعظه حسنه، موعظه‌ای است که توسط انسانی که عامل به حق است و نه فقط به زبان به حق دعوت می‌کند، انجام گیرد. حسن موعظه از جهت اثر آن در احیاء حق مورد نظر است و حسن اثر وقتی است که واعظ خودش به آن چه وعظ می‌کند متعظ باشد. از آن گذشته در وعظ خود، آن قدر حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مورد قبول بیفتد، قلب با مشاهده آن خلق و خوی، رقت یابد و گوشش آن را یافته و چشم در برابر وی خاضع شود. پیامبر اکرم(ص) در قرآن کریم از روش موعظه حسنه فراوان استفاده کرده است که به چند نمونه آن اشاره می‌شود.

۱- دعوت اهل کتاب به توحید

در سوره آل عمران خطاب به اهل کتاب فرمود: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرك به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله، فان تولوا فقلوا اشهدوا بانا مسلمون؛ (۱۳) بگو اهل کتاب! بیاوید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعض دیگر را غیر از خدای یگانه به خدا نپذیرد، هرگاه از این دعوت سرباز زنند، بگوئید گواه باشید که ما مسلمانی.

پیامبر اکرم(ص) در این آیه از زبان موعظه حسنه استفاده کرده است و به دعوت اهل کتاب پرداخته است زیرا:

اولاً، این آیه پس از دعوت به مباحله و لعن گروهی از اهل کتاب که در آیه قبل مطرح شد تعبیر بسیار محترمانه «یا اهل الکتاب» را که حاکی از اسرار برابر قهر است، استفاده کرد و خطاب «یا اهل الکتاب» جاذبه ویژه‌ای دارد و نشان می‌دهد که خدای سبحان پس از مباحله همه راه‌های نجات را نبسته است بلکه راه نجات باز است.

ثانیاً، تعبیر به «تعالوا» نشان می‌دهد که دعوت کننده هرچند خود در بلندی است لکن در مقام دعوت به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا هنوز بالا نرفته است. زیرا با تواضع که سیره و رفتار اجتماعی رسول خداست، آمیخته است و متواضعانه سخن گفتن باعث جاذبه بیشتر سخنان برای هدایت به صراط مستقیم است.

ثالثاً، از مقبولات طرف مقابل استفاده می‌کند یعنی باور به اصل توحید مقبول پیروان ادیان الهی است که آدمیان می‌توانند بر اساس اعتقاد به باور مشترک به وحدت برسند.

رابعاً، در پایان آیه فرمود: اگر آن‌ها بعد از این دعوت منطقی به سوی نقطه مشترک توحید، سرتابند و رویگردان شوند بگوئید: گواه باشید که ما مسلمان و تسلیم حق هستیم چون راه مشخص و حق است و بدانید جدایی شما آسیبی به ما نمی‌رساند.

در واقع مجموعه این مطالب نشان می‌دهد که پیامبر(ص) در دعوت از شکل موعظه استفاده کرده است گرچه مدعوالیه یعنی آن چه به آن دعوت شده برهان است که این موعظه برای پذیرش برهان است.

در سوره مبارکه انعام خدای سبحان پس از نفی احکام ساختگی مشرکان آن‌ها را به احکام الهی دعوت می‌کند و در آن از بیان موعظه استفاده می‌کند و می‌فرماید: «قل تعالوا اتلها حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً و لاتقتلوا اولادکم من اطلاق نحن نرزقمک و ایاهم ولاتقربوا الفواحش ماطهر منها و مابطن ولاتقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ذلکم وصییکم به لعنکم تعقلون، و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشتدّه و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط لاتکلف نفساً الا وسعها و اذا قلتم فاعدلوا و لوکان ذاقربی بعهد الله اوفوا ذلکم وصییکم به لعنکم تذکرون، و ان هذا اصراطی مستقیماً فاتبعوه و لاتتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم وصییکم به لعنکم تتقون» (۱۴) بگو بیائید آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم، اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندان را از ترس فقر نکشید، ما شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد و چه پنهان و نفسی را که خدای سبحان محترم شمرده به قتل نرسانید. مگر به حق و از روی استحقاق، این چیزی است که خدای متعال شما را به آن سفارش کرده تا تعقل کنید و به مال یتیم جز به نحو احسن و برای اصلاح نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچکس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که سخنی می‌گوئید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد

نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. و این که این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راه‌های مختلف و انحرافی پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خدای سبحان شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید. جالب است که توجه داشته باشیم داستانی نقل شده که این آیات تأثیر فوق العاده‌ای در نفوس شنوندگان داشته است و دو نفر از اهالی مدینه به نام اسعد بن زراره و ذکران بن عبد قیس با شنیدن این آیات مسلمان شدند و از پیامبر (ص) درخواست کردند تا فردی را به مدینه اعزام کند که اسلام را به مردم تعلیم داده به اسلام دعوت نماید و پیامبر نیز مصعب بن عمیر را به همراه آن‌ها به مدینه فرستاد که با رفتن او چهره مدینه دگرگون شده است. (۱۵)

۲- موعظه حسنه و جامع‌ترین برنامه اجتماعی، یکی از آیاتی که نمونه‌ای از جامع‌ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی و انسانی و اخلاقی را بیان کرده آیه زیر است: «ان الله يامر بالعدل والاحسان و ايتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون» (۱۶) خدای متعال فرمان می‌دهد به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان، و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می‌کند، خداوند به شما اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید. احیاء اصول سه گانه عدل و احسان و ایتاء ذی القربى و مبارزه با انحرافات سه گانه فحشاء و منکر و بغی در سطح جهان کافی است که دنیایی آباد و آرام و خالی از هرگونه بدبختی و فساد بسازد. از این رو از مسعود نقل شده است که این آیه جامع‌ترین آیات خیر و شر در قرآن است. آیات موعظه در قرآن فراوان است به ویژه از خود قرآن در آیات به موعظه یاد شده است.

جدال احسن و دعوت به حق

یکی از ابزارهای دعوت توسط پیامبر اسلام (ص) جدال احسن است. جدال عبارت است از دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آن چه بر سر آن نزاع می‌کند به کار گرفته شود بدون آن که خاصیت روشننگری حق را داشته باشد، در واقع در مقام جدل، آن چه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند استفاده و اخذ کنیم و با همان ادعایش را رد کنیم چه آن چه را قبول دارند حق باشد یا باطل. ولیکن چون مجادله و مناظره‌ای که در آن از مسلمات باطل استفاده شود احیاء باطل است نه احیاء حق. از این رو جدال مقید به قید احسن شده است زیرا اگر از راه جدال دعوت می‌کند باید از هر سخنی که خصم را بر رد دعوتش تهییج می‌کند و او را به لجبازی و عناد وادار می‌کند پرهیز کند و مقدمات کاذب و باطل را، هرچند خصم آن را راست بپندارد مورد بهره برداری قرار ندهد و نیز باید از بی عفتی در کلام و سوء تعبیر اجتناب کند و به مقدسات طرف مقابل توهین نکند و فحش و ناسزا نگوید و از هرچه که خلاف حق است دوری گزیند زیرا در صورت استفاده از باطل گرچه حق را احیاء کرده است اما با احیاء باطل و کشتن حقی دیگر احیاء کرده است.

شایان توجه است که جدال به سه قسم بد، خوب و خوبتر تقسیم می‌شود که در مقام دعوت فقط استفاده از جدال خوبتر رواست زیرا افرادی که معاند و لجبازند و باطل را سرمایه خود کرده و می‌خواهند با آن حق را سرکوب نمایند، مردمی هستند که آراء باطل در دل‌هایشان رسوخ نموده است، از این رو تنها راه مقابله با آن‌ها و دعوت آن‌ها، بهره برداری از مجادله احسن است.

ریشه جدال احسن و جدال باطل

لازم به تذکر است که از نظر قرآن ریشه جدال احسن وحی و الهام الهی و حکمت‌طلبی است و ریشه جدال باطل القائنات شیطان رجیم و حمیت خواهی و عصبیت‌طلبی است، «انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوكم و ان اطعتموهم انکم لمشركون» (۱۷) شیطان‌ها به دوستان خود مطالبی مخفیانه القاء می‌کنند تا با شما مجادله کنند و اگر از آن‌ها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید شد.

چون جدال در مسائل فکری از مقدمات وهمی و خیالی و در مسائل علمی از تعصب و حمیت باطل (که هر دو خصلت از ابزار شیطان است) سرچشمه می‌گیرد، اگر کسی حق را نفهمیده و گرفتار عصبیت شده، در تحت ولایت شیطان قرار دارد و دارای جدال باطل است.

چگونگی جدال رسول خدا

خدای سبحان پیامبرش را به جدال احسن امر فرمود و او نیز آن امر را امتثال کرد. روزی در محضر امام صادق (ع) سخن از جدال به میان آمد که آیا رسول خدا (ص) اهل جدال بودند یا از آن نهی می‌کردند: امام (ع) فرمود: رسول خدا به طور مطلق از جدال نهی نکرد بلکه طبق دعوت خدای سبحان به جدال احسن، سیره آموزنده آن حضرت، حفظ جدال احسن و ترک جدال غیر احسن بود و پیروانش را نیز از جدال غیر احسن باز می‌داشت. (۱۸) «و لاتجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن» (۱۹) تو و پیروانت با اهل کتاب جز با جدال احسن جدال نکنید. معیار جدال احسن

از امام صادق (ع) پرسیدند، جدال غیر احسن چیست؟ آن حضرت فرمود: جدال غیر احسن و نازیبا و ناپسند آن است که در اثر ضعف فکری خود، حقی را انکار کنید و یا باطلی را بپذیرید یا در اثر سوء استفاده از ضعف فکری رقیب چنین کاری را انجام دهید. (۲۰)

وقتی کسی اهل تفکر و استدلال نبود، ناچار جاهلانه سخن می‌گوید، گاهی حق رقیب را انکار می‌کند، گاهی باطلی را که رقیب ارائه می‌دهد، می‌پذیرد، این جدال غیر احسن است.

اما جدال احسن آن است که مقدمات حق مبرهن بوده مورد پذیرش و تسلیم طرف مقابل باشد و به عبارت دیگر حق مقبول

جدال احسن است.

نمونه ای از جدال احسن رسول خدا(ص)

روزی عده‌ای از صاحبان مذاهب گوناگون نزد رسول خدا(ص) باریافتند و هر کدام سخنی گفتند، یهودیان می‌گفتند عزیر فرزند خداست، تو اگر ادعای ما را پذیرفتی، باید از ما تبعیت کنی، زیرا ما در این مطلب حق و صحیح پیشگام‌تر از تو هستیم و اگر این مطلب را نپذیرفتی مابه مبارزه فکری و مخاصمه با تو برمی‌خیزیم.

مسیحیان گفتند: عیسی فرزند خدا و با خدا متحد است، ما برای مناظره آمده‌ایم، تو اگر دعوت ما را پذیرفتی باید تابع ما باشی زیرا در تشخیص حق پیشگام‌تر از تو بودیم و گرنه با تو به مناظره برمی‌خیزیم.

مادیین و ملحدان گفتند: اشیاء ابتداء و انتها ندارد و چون عالم ماده ازلی است نیاز به فاعل ندارد، زیرا تحولات و تطورات در شکل ظاهری جهان ماده است نه در ذات ماده ازلی، اگر تو این معنا را پذیرفتی باید تابع ما باشی در غیر این صورت با تو به مبارزه فکری برمی‌خیزیم.

ثنویه و دوگانه پرستان گفتند: نور و ظلمت دو مبدأ برای عالم هستند خیرات را به نور و شرور را به ظلمت نسبت می‌دهیم، آن‌ها نیز همان سخن یهودیان و دیگران را گفتند.

مشرکان حجاز نیز گفتند: جهان خالقی دارد و آن خداست. اما تدبیر امور آن را بت‌ها به عهده دارند و احترام و عبادت آن‌ها سودمند بوده و انسان را از زیان می‌رهاند، آن‌ها نیز مانند دیگران گفتند ما برای مناظره آمده‌ایم باید از ما پیروی کنی، در غیر این صورت باتو مبارزه خواهیم کرد.

رسول خدا(ص) پس از استماع سخنان پیروان مذاهب، در پاسخ فرمود: «آمنت بالله وحده لاشریک له و کفرت بالجبت و بکل معبود سواه» به خدای یگانه بدون شریک ایمان دارم و به جبت و هر معبودی غیر خدای سبحان کفر می‌ورزم، من هم به اصل وجود مبدأ هستی معتقدم و هم به وحدت آن، آنگاه فرمود: آیا من سخن شما را بدون حجت بپذیرم یا آن را بابرهان قبول کنم؟ من حجت خدا هستم و حجت خدا نه بدون برهان سخن می‌گوید: و نه بدون برهان سخن کسی را می‌پذیرد.

پاسخ پیامبر(ص) به یهودیان

رسول اکرم(ص) به یهودیان فرمود: «اگر حق به برهان متکی است، شما که مدعی هستید، عزیر فرزند خداست، دلیلی بر فرزندگی عزیر ذکر کنید. گفتند دلیل آن است که او تورات را احیاء کرده و در خاطره‌ها و کتاب‌ها زنده نگه داشته است، بعد از آن که از خاطره‌ها و کتاب‌ها رخت بر بسته بود، پس هیچ کس جز او سمت او را که همان فرزندگی خداست نخواهد داشت.

رسول خدا(ص) ابتدا اصل موضوع را تحلیل کرد، آن که به نقد و بررسی آن پرداخت حضرت فرمود: منظورتان از این که می‌گویید، عزیر فرزند خداست چیست؟ اگر منظور فرزندگی مادی است، آن طور که هر پدر جسمانی پسر مادی دارد، این معنا از نظر عقل بر خدای سبحان محال است و شما هم محال بودن آن را می‌پذیرید زیرا خدا همسری ندارد، چیزی از خدا جدا نشده و خدا از چیزی جدا نشده، او بسیط محض و مجرد صرف است. همتا و همسر و زاد و ولد ندارد، آن چه شما می‌گویید: مستلزم تجسم مادیت و ترکیب است که هم عقل آن را محال می‌داند و هم وحی و کتاب‌های آسمانی و هم موسی کلیم و هم شما محال بودن آن را می‌پذیرید. و اگر منظورتان فرزندگی تشریفی و کرامت است، مانند آن که استاد فرزانه و حکیم درباره شاگرد هوشمندش بگوید: او فرزند من است نه به معنای ولادت در این صورت نیز قابل نقض است. زیرا اگر شما عزیر را فرزند خدا می‌دانید و موسی را فرزند خدا ندانید با این که اصل تورات و دین یهود را آورده است و عصای معروف و ید بیضاء و آیات و بینات دیگر چون غرق کردن آل فرعون از ره آورد موسی کلیم بود، اگر عزیر را پسر خدا دانستید، لقب بالاتری را باید به موسای کلیم بدهید. زیرا اگر استاد دانشمندی به شاگرد هوشمند خود بگوید: فرزند من، به هوشمندتر می‌گوید: برادر من چه این که به افضل از خود می‌گوید: استاد من، شما هم درباره موسای کلیم باید بگویید او برادر خداست.

چون مقام برادر بالاتر از مقام پسر است و مقام موسی هم بالاتر از مقام عزیر است اگر آن مقدار کرامت عزیر باعث شود که او فرزند خدا باشد. کرامت موسای کلیم که از او به مراتب بیشتر است باید باعث شود که او برادر و رفیق خدا باشد در حالی که شما این تعبیر را درباره عزیر دارید و درباره موسای کلیم هرگز جایز نمی‌دانید.

این پاسخ در واقع جدال احسن بود و وقتی سخن رسول خدا(ص) به اینجا رسید: گفتند: ای محمد(ص) به ما مهلت بده تا در این زمینه بیندیشیم. حضرت فرمود به شما مهلت دادم، اما از تعصب و جمود بکاهید و بر انصاف و تفکر بیفزایید، تا خداوند شما را هدایت کند، در واقع رسول اکرم(ص) به آن‌ها توصیه کرد که اهل نظر و تحقیق باشند نه تقلید.

پاسخ پیامبر(ص) به مسیحیان

با توجه به این که مسیحیان گفته بودند: عیسی فرزند خدا و متحد با اوست، رسول خدا در پاسخ آن‌ها فرمود: این که شما می‌گویید: خدا با عیسی متحد شده، برای این که از ابتدای محاوره موضوع آن شناخته شود، اتحاد را معنا کنید، آیا منظور شما از اتحاد حقیقی است؟ و یا کنایه از کرامت و بزرگداشت؟ اگر منظور شما اتحاد حقیقی است، اتحاد حادث با قدیم و ممکن با واجب محال است، چون یا مستلزم جمع بین حدوث و قدم(جمع بین نقیضین) است و یا تبدیل حادث به قدیم و قدیم به حادث که هر دو مستحیل است.

توضیح مطلب: «قدیم» یعنی موجودی که مسبوق به عدم یا غیر نیست و «حادث» یعنی موجودی که مسبوق به عدم یا غیر است. اتحاد قدیم و حادث، یعنی شیء معین در حالی که قدیم است، حادث باشد و در حالی که مسبوق به عدم نیست، مسبوق به عدم باشد جمع بین نقیضین است. و چیزی که قبلاً قدیم بود، بدل به حادث شود، یعنی چیزی که قبلاً مسبوق به عدم نبود،

مسیوق به عدم گردد. نیز مستحیل است زیرا چیزی که نبود، هرگز تبدیل به بود نخواهد شد، اگر چیزی سابقه عدم نداشت، دیگر برای او سابقه عدم، فرض صحیح ندارد. اگر چیزی به خود متکی بود و مسیوق به غیر نبود، دیگر ممکن نیست مسیوق به غیر گردد. زیرا اگر هستی چیزی عین ذات او بود، نه مسیوق به غیر است و نه مسیوق به عدم، و این ذات هم قابل تغییر و تحول نیست. و اگر هستی چیزی عین ذات او نبود، به یقین مسیوق به غیر و عدم خواهد بود و چیزی که مسیوق به غیر و عدم است، نمی‌تواند مسیوق به غیر و عدم نباشد.

بنابراین، شیء واحد در حالی که واحد است نمی‌تواند هم قدیم و هم حادث باشد و شیء قدیم نمی‌تواند به حادث تحول یافته و یا شیء حادث به قدیم متحول گردد. پس اگر منظور شما از اتحاد، معنای حقیقی آن باشد، این محال است چه به صورت جمع و یا به صورت تحول و انقلاب؛ لذا فرمود: چون خدای سبحان قدیم است و عیسای مسیح حادث است و عیسی، مسیوق به عدم و غیر است و خدای سبحان، مسیوق به عدم و غیر نیست، اگر خدای قدیم بخواهد حادث بشود، دو صورت دارد که هر دو صورت آن چنانکه بیان شد مستحیل است و ریشه قرآنی مسئله نیز همان است که فرمود: «لیس کمثله شیء» (۲۱) خدای سبحان غنی محض است بنابراین نیازی به غیر ندارد، پس هستی او عین ذات اوست و در این صورت نه سابقه عدم دارد و نه مسیوق به غیر است و نمی‌تواند با محتاج که مسیوق به عدم و غیر است، متحد باشد.

اینکه فرمود: «یا ایها الناس أنتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی الحمید» (۲۲) اختصاص به غیر عیسی ندارد، بلکه عیسی و غیر عیسی در این حکم یکسانند، همه ممکن‌ها مسیوق به غیر و محتاج به خدا هستند.

اما اگر مراد شما از این اتحاد، کرامت است، زیرا عیسی(ع) موجودی کریم و برجسته است، در نقض این حکم باید گفت: این کرامت، اختصاصی به حضرت مسیح ندارد، زیرا انبیای دیگر چون ابراهیم، نوح، آدم و... (علیهم السلام) هم از کرامات برخوردار بوده‌اند. چگونه درباره انبیای دیگر، قایل به اتحاد نشدید اما در خصوص عیسی(ع) سخن از اتحاد به میان آوردید؟ بعد از ارائه این برهان، عده‌ای از ترسایان ساکت شدند و به یکدیگر نگاه کرده برخی از آنان گفتند: همان طور که خداوند در قرآن، ابراهیم را خلیل خود معرفی کرد، «واتخذ الله ابراهیم خلیلاً» (۲۳) عیسی(ع) را هم به عنوان فرزند خود گرامی داشت. حضرت رسول (ص) فرمود: این قیاس مع الفارق است زیرا خلیل بودن ممکن است، اما فرزند بودن و متحد شدن با خدا محال است. ممکن است انسانی بر اثر کمال علمی و عملی خلیل الله بشود ولی اتحادش با خدا مستحیل است.

معنای خلیل

خلیل یا از «خَلَّت» به معنای فقر و نیاز است و یا از «خَلَّت» به معنای رازداری و رازدانی است، اگر به معنای فقر و نیاز باشد ابراهیم را خلیل می‌گویند، برای اینکه احساس کرد که به غیر خدا محتاج نیست، گرچه همه نیازمند به خدا هستند «یا ایها الناس أنتم الفقراء الى الله» (۲۴) لیکن عده‌ای آن را ادراک می‌کنند و عده‌ای درک نمی‌کنند. آنها که ادراک نمی‌کنند، یا به خود متکی هستند و یا به دیگران و آنها که فقر عمومی را درک می‌کنند و سراسر جهان را فقیر و نیازمند می‌دانند، نه به خود متکی هستند و نه به غیر خدا تکیه می‌کنند بر خلاف کسی که این حقیقت را نفهمیده خود را غنی یا مستغنی می‌پندارد و طغیان می‌کند: «انّ الانسان لیطغی* أن رآه استغنی» (۲۵) ابراهیم خلیل(ع) این واقعیت را مشاهده نمود یعنی فهمید که نیازمند است. تنها خدای سبحان می‌تواند نیازهای او را رفع کند.

کسی که خود را بی‌نیاز بیندارد یا نیازمند بداند اما گمان کند دیگری یا دیگران، توان رفع نیاز او را دارند، حقیقت خود را شناخته است، زیرا واقعیت انسان و هر موجود ممکن دیگر، عین فقر به خدا و ربط به اوست، وقتی خود را شناخت به یقین خدا را هم شناخته است، نه از آیات آفاقی خدا اطلاعی دارد و نه از آیات انفسی وی سهمی برده است، اما ابراهیم(ع) خود را شناخته، در سراء و ضراء فقط به خدا تکیه کرد، آن روز که ظفرمندانه بتها را شکست، فقط به خدا متکی بود، آن روزی هم که محکوم به آتش شد، «حرّوه و انصروا الهتکم» (۲۶) جز به خدا تکیه نکرد، می‌گویند: وقتی جبرئیل عرض کرد من مأمورم به خواسته‌های تو پاسخ دهم، در حالی که او را به آتش می‌انداختند، فرمود، من محتاجم، ولی نه به تو زیرا تو نیز مانند من محتاجی و قدرتی که داری قدرت خداست که در تو ظهور کرده است.

«ان کل من فی السموات و الأرض الا آتی الرحمن عبداً» (۲۷): هیچ موجودی در آسمان و زمین یافت نمی‌شود جز اینکه از جهت ذات، صفت و فعل، نیازمند خداست و این عبودیت به عنوان فقر ذاتی، از هر سه جهت، فراگیر هر موجود ممکن است، لذا خلیل خدا که از توحید ناب برخوردار است گفت: حتی سؤال هم نمی‌کنم، زیرا علم خدا به حال من کافی است و نیازی به سؤال نیست و این مقام از برجسته‌ترین مقامات کسانی است که در اثر آگاهی فوق العاده، حتی در محضر خداوند به خود اجازه سؤال هم نمی‌دهند، زیرا می‌دانند خدای سبحان که ولی محض است، آنها را اداره می‌کند، تنها تحت ولایت خدای سبحان هستند و خدای سبحان هم که فعال ما یشاء است، جز حکمت و مصلحت چیزی نمی‌خواهد و کاری نمی‌کند، گرچه اگر اذن خاص صادر گردد خواسته خود را با او در میان می‌گذارند.

ابراهیم خلیل(ع) در کمال انقطاع، به خدای سبحان توکل کرد و از این جهت خلّت و فقر خود را به او سپرد تا آن غنی محض، به فقرش پاسخ مثبت دهد. و چون در خلّت منقطع و در احساس نیاز، کامل بود و در رفع نیاز، به خدا تکیه و به علم خدا بسنده کرد، حتی رفع نیاز را به زبان هم نیاورد، از این جهت خلیل الله شد.

پی نوشت ها:

۱. سوره احزاب، آیه ۴۵ - ۴۶.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.
۳. سوره انعام، آیه ۱۴۹.
۴. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.
۵. همان، آیه ۲۴.
۶. سوره قصص، آیه ۳۲.
۷. سوره نمل، آیه ۶۴.
۸. سوره طور، آیه ۳۵ - ۳۶.
۹. سوره انبیاء، آیه ۲۲.
۱۰. سوره ملک، آیه ۳-۴.
۱۱. مفردات، ذیل کلمه موعظه.
۱۲. المیزان، ج ۱۲، ص.
۱۳. سوره آل عمران، آیه ۶۴.
۱۴. دعوت به فرمان های توحیدی و الهی.
۱۵. سوره انعام، آیات ۱۵۱ - ۱۵۳.
۱۶. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۸ و ۹ و ۱۰.
۱۷. سوره انعام، آیه ۱۲۱.
۱۸. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۵۳.
۱۹. سوره عنکبوت، آیه ۴۶.
۲۰. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۵۳.
۲۱. سوره شوری، آیه ۱۱.
۲۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.
۲۳. سوره نساء، آیه ۱۲۵.
۲۴. سوره فاطر، آیه ۱۵.
۲۵. سوره علق، آیات ۷ - ۸.
۲۶. سوره انبیاء، آیه ۶۸.
۲۷. سوره مریم، آیه ۹۳.